

**Original Paper** **Allegorical Manifestations of Human and Non-Human Characters in the Persian Poems of Allamah Iqbal Lahori**

**Mohammad Jafar Parvin<sup>1\*</sup>**

**Abstract**

Iqbal Lahori's poetry is a symbolic allegory of guidance and a kind of didactic literature with a new style for the purpose of spreading education and knowledge. Iqbal is also a poet of pain and wants to make the eyes, ears and hearts of people feel alive with these symbolic allegories. In this unique tableau of the allegorical dimension with the goals of allegorical thinking and human characters of the first and second degree in his Persian poems. And the allegorical and symbolic expression of non-human characters in his Persian poems with a simpler concept to the audience and with the necessity and importance of this new horizontal research and with the method of collecting descriptively, analytically on his poems and also with regard to the questions and hypotheses of the research from the allegorical dimension of human characters of the first degree in his poems are the models, patterns and heroes of the allegories of his poems, the saints, individuals and holy persons and people believed in by Islam and especially the Muslims of the Indian subcontinent. At the head of those figures and models are the Holy Prophet (PBUH), Hazrat Ali (AS), Hazrat Fatima (AS) and Imam Hussain (AS) or as he said, the five pure ones. And in the second degree from the allegorical dimension in the poems of Iqbal Lahori are the saints of God, Sayyid Ali Hajveri Ghaznavi, Sheikh Mian Mirwali and Maulana Jalaluddin Rumi. And there are non-human characters from the allegorical dimension of the symbolic allegory aspect such as the lion, the falcon, the domestic chicken, the aster, the butterfly and the firefly, and the eagle, each of which is associated with a message of good and with their words, behaviors, and morals, which have had a tremendous impact on human behavior.

**Key words:** Iqbal Lahori, allegory, Persian works of Iqbal Lahori, symbol

1- PhD student in Persian Language and Literature, Lyricist, Islamic Azad University, Yasuj Branch, Iran. m.parvin1366@gmail.com  
Teacher, Behbahan University of Medical Sciences, Iran

**Please cite this article as (APA):** Jafar Parvin, Mohammad. (2024). Allegorical Manifestations of Human and Non-Human Characters in the Persian Poems of Allamah Iqbal Lahori. *Journal of Pedagogic and Lyric in Persian Language and Literature*, 16(60), 30-54.



Creative Commons: CC BY-SA 4.0



**Publisher:** Islamic Azad University Bushehr Branch / No. 60/ Summer 2024

**Receive Date:** 27-03-2024

**Accept Date:** 20-05-2024

**First Publish Date:** 06-07-2024



## مقاله پژوهشی تجلیات تمثیلی بر شخصیت‌های انسانی و غیر انسانی

### در اشعار فارسی علامه اقبال لاهوری

محمدجعفر پروین<sup>\*۱</sup>

#### چکیده

شعر اقبال لاهوری تمثیلی نمادین از راهنمایی و نوعی ادب تعلیمی با اسلوبی تازه به منظور نشر تربیت و پراکندن معرفت است. و همچنین اقبال، شاعری صاحب درد است و می‌خواهد که چشم و گوش و قلب مردم را با این تمثیل‌های نمادین با حقایق آشنایی جانی بیابد. در این تابلوی کم‌نظیر از بُعد تمثیلی با اهداف تفکر تمثیلی و شخصیت‌های انسانی درجه‌ی اول و دوم در اشعار فارسی وی. و بیان تمثیلی و نمادین شخصیت‌های غیر انسانی در اشعار فارسی وی با مفهوم ساده‌تر به مخاطب و با ضرورت و اهمیت این پژوهش افقی نو و با روش گردآوری به صورت توصیفی، تحلیلی بر اشعار وی و همچنین با توجه به سؤالات و فرضیه‌های پژوهش از بُعد تمثیلی شخصیت‌های انسانی درجه‌ی اول در اشعار وی آسوه‌ها، الگوها و قهرمانان تمثیل‌های اشعارش حضرات اولیاء، افراد و اشخاص مقدس و مورد اعتقاد اسلام و به‌ویژه مسلمانان شبه قاره هندوستان می‌باشند در رأس آن حضرات و آسوه‌ها، حضرت پیامبر اکرم (ص)، حضرت علی (ع) و حضرت فاطمه (ع) و امام حسین (ع) یا به قول ایشان پنج تن پاک قرار دارند. و در درجه‌ی دوم از بُعد تمثیلی در اشعار اقبال لاهوری اولیاء خدا سیدعلی هجویری غزنوی، شیخ میان میرولی و مولانا جلال‌الدین رومی است. و شخصیت‌های غیر انسانی از بُعد تمثیلی جنبه‌ی تمثیل نمادین نظیر شیر، شهباز، مرغ خانگی، استر، پروانه و کرمک شب‌تاب و عقاب وجود دارد که هر یک برای ما پیامی نماد خوبی، و با گفتارها، رفتارها، و اخلاقیات آنها تأثیرات شگرفی بر رفتار انسان داشته تداعی می‌شود.

**واژگان کلیدی:** اقبال لاهوری، تمثیل، آثار فارسی اقبال لاهوری، نماد

۱- دانشجوی دکتری تخصصی زبان و ادبیات فارسی گرایش غنایی دانشگاه آزاد اسلامی واحد یاسوج، ایران  
 مدرس دانشگاه علوم پزشکی بهبهان، ایران. m.parvin1366@gmail.com

لطفاً به این مقاله استناد کنید: پروین، محمدجعفر. (۱۴۰۳). تجلیات تمثیلی بر شخصیت‌های انسانی و غیر انسانی در اشعار فارسی علامه اقبال لاهوری. *تحقیقات تمثیلی در زبان و ادب فارسی*. (۶۰)، ۱۶-۳۰، ۵۴.

<p>حق مؤلف © نویسنده‌گان.</p>		
<p>ناشر: دانشگاه آزاد اسلامی واحد بوشهر / شماره شصت / تابستان ۱۴۰۳ / از صفحه ۵۴-۳۰.</p>		
<p>تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۴/۱۶</p>	<p>تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۲/۳۱</p>	<p>تاریخ انتشار بر روی اینترنت: ۱۴۰۳/۰۴/۱۶</p>

### بیان مسأله

ما در جهانی از تمثیل‌ها و نمادها و زندگی می‌کنیم. هریک از ما چه آگاه و چه ناآگاه در گفتار و رفتار خود از تمثیل استفاده می‌کنیم. نمادها در رؤیاهایمان به فراوانی وجود دارد. افراد آدمی در الگوهای زیستی همانند یکدیگر رشد می‌کنند، اما ویژگی‌هایی که شخصیت انسان را شکل می‌بخشد ویژگی‌های اخلاقی و رفتاری او را تشکیل می‌دهد، که برخاسته از ساخت زیستی، تأثیرات فرهنگی و نیروهای محیطی است. در اشعار فارسی اقبال لاهوری تمثیل بُعد نمادین دارد و تنها وسیله‌ی گفتن چیزی است که به طریق دیگر قابل فهم نیست. و به عبارت بهتر تمثیل در ورای معنای ظاهری جای و تفسیری مختص به خود دارد.

تمثیل در اشعار فارسی اقبال لاهوری گسترده است به همین دلیل به صورت‌های مختلف و بارها و بارها درک می‌شود؛ به طوری که می‌توان گفت تمثیل در قلب تخیلات شاعر جای دارد. درباره‌ی اقبال لاهوری، درباره‌ی مردی با هزاران مطلب و نکته در چپته دیوان‌ها و دیگر آثارش درباره‌ی شاعری، نویسنده‌ای، فیلسوفی و سیاسی که تاکنون هزاران نکته از دیوانش استخراج کرده‌اند و درباره‌ی آنها صدها مقاله نوشته‌اند و هنوز هم که هنوز است کفگیر محققان در مورد وی و آثارش به ته دیگ نخورده است ناگفته نماند که اگر چه اقبال از لحاظ محتوای سخنان و اشعارش مرید مولانا جلال الدین محمد بلخی رومی است، اما از دیگر جهات فرزند و دست‌پرورده‌ی محیط و زادگاه خویش است. تأثیر همه‌ی پدیده‌هایی که در محیط وی دیده می‌شوند، در اشعار و نوشته‌هایش مشهود است. چون در پرورشگاه او، مسلمان و هندو، شیعه و سنی، پتان و پنجابی، بلوچ و سندی زندگی می‌کنند. ناگزیر شعر اقبال این همه تعلقات ایشان است. از بُعد تمثیلی شعر علامه اقبال تابلوی نقاشی بسیار عظیمی است که همه داشته‌های شبه قاره هندوستان را می‌توان در آن ملاحظه کرد. در این تابلوی کم‌نظیر می‌توان معابد هندوها (مندرها) را در کنار مساجد دید و تمجید از «رام» مقلدس هندوان را در کنار ستایش از مولانای رومی، غزالی طوسی، و شیخ سلیم الدین چشتی می‌توان یافت. یاد و ذکر خیر از کوه‌ها و رودخانه‌های پاکستان و هند نیز در این تابلو دریافتنی است. از بُعد تمثیلی اشعار رنگینش همچون رنگ‌های بال‌های پرندگان زیبا و پر قدرت، همچون شیرها و شاهین‌های قوی پنجه و نوشیدنی همچون آب‌های گوارای رودهای بوم و بر اوست. در تابلوی یاد شده، تمثیل‌هایی نظیر شیر، شهباز، مرغ خانگی، استر پروانه و کرمک شب‌تاب و عقاب وجود دارند که هریک برای ما پیامی دارند. در آسمان این تابلو خورشید، ماه و ستارگان هستند و هریک بارها توسط شاعر مخاطب واقع می‌شوند و به پاسخ در می‌آیند و پیامی از این شاعر بزرگ را به گوش ما می‌رسانند. در سروده‌های این متفکر

نامدار جهان اسلام، تضمین‌های فراوان از همه شاعران و حکیمان نامدار زبان، فارسی دیده می‌شود، از فردوسی تا قآنی و از همه بیشتر از مولانا رومی. موضوع فلسفه او موسوم به «خودی» است. در منظومه اسرار خودی درباره «خودی» یا خودسازی، که شاه فلسفه اوست و چگونه پروردن این «خودی» تا رسیدنش به مرحله نیت الهی سخن می‌گوید. در منظومه «رموز بیخودی» نیز درباره بیخود شدن نسبت به ما سوی الله و حرکت به سوی نفس مرضیه سخن می‌راند. در بقیه منظومه‌هایش نیز در نهایت به معرفی «خودی» کامل واصل می‌شود. اسوه‌ها، الگوها و قهرمانان تمثیل‌های اشعارش و حضرات اولیاء، افراد و اشخاص مقدّس و مورد اعتقاد جهن اسلام و به‌ویژه مسلمانان شبه قاره هندوستان می‌باشند در رأس آن حضرات و اسوه‌ها، حضرت پیامبر اکرم (ص)، حضرت علی (ع) و حضرت فاطمه (ع) و امام حسین (ع) یا به قول ایشان پنج تن پاک قرار دارند.

#### اهمیت و ضرورت تحقیق

بررسی شعر علامه اقبال لاهوری از منظر تجلیات تمثیلی بر شخصیت‌های انسانی و غیرانسانی در در اشعار فارسی وی تاکنون نزد پژوهشگرانی که در خصوص موضوع فوق مورد نظر است. و از این منظر کاری بکر محسوب می‌شود، بنابراین نگارنده را بر آن داشت تا با نگاهی دیگر جایگاه این دانشمند علوم ادبی و اجتماعی معاصر، افقی تازه بر خواننده بگشاید، تا زمینه‌ساز پژوهش‌های گسترده بعدی به قلم پژوهشگران در این زمینه باشد.

#### سؤالات پژوهش

۱. از بُعد تمثیلی شخصیت‌های انسانی درجه‌ی اوّل در اشعار اقبال لاهوری چه نقشی ایفا می‌کند؟
۲. تمثیل در درجه‌ی دوّم از شخصیت‌های انسانی در اشعار اقبال لاهوری چه کسانی هستند؟
۳. شخصیت‌های غیرانسانی از بُعد تمثیلی در اشعار اقبال لاهوری شامل چه مواردی می‌باشد؟

#### فرضیه‌های تحقیق

۱. از بُعد تمثیلی شخصیت‌های انسانی درجه‌ی اوّل در اشعار اقبال لاهوری برای درک بهتر اشعار وی به‌کار می‌رود. و همچنین: اسوه‌ها، الگوها و قهرمانان تمثیل‌های اشعارش حضرات اولیاء، افراد و اشخاص مقدّس و مورد اعتقاد اسلام و به‌ویژه مسلمانان شبه قاره هندوستان می‌باشند در رأس آن

حضرات و اُسوه‌ها، حضرت پیامبر اکرم (ص)، حضرت علی (ع) و حضرت فاطمه (ع) و امام حسین (ع) یا به قول ایشان پنج تن پاک قرار دارند.

۲. در درجه‌ی دوّم از بُعد تمثیلی در اشعار اقبال لاهوری اولیاء خدا سیدعلی هجویری غزنوی، شیخ میان میرولی و مولانا جلال‌الدین رومی است.

۳. شخصیت‌های غیرانسانی از بُعد تمثیلی جنبه‌ی نمادین نظیر شیر، شهباز، مرغ خانگی، استر، پروانه و کرَمک شب‌تاب و عقاب وجود دارد که هر یک برای ما پیامی دارد.

### اهداف تحقیق

۱. تفکر تمثیلی و شخصیت‌های انسانی درجه‌ی اوّل و دوّم در اشعار فارسی وی.
۲. بیان تمثیلی و نمادین شخصیت‌های غیرانسانی در اشعار فارسی وی با مفهوم ساده‌تر به مخاطب.

### روش گردآوری تحقیق

روش تحقیق در این پژوهش تحلیلی، توصیفی می‌باشد که پس از گردآوری منابع (مقالات و کتب) موجود پس از فیش‌برداری به روش تحلیلی انجام پذیرفته است.

### پیشینه‌ی پژوهش

با توجه به جست‌وجو در سایتهای داخلی و خارجی موضوع پژوهش تجلیات تمثیلی بر شخصیت‌های انسانی و غیرانسانی در اشعار فارسی اقبال لاهوری موضوعی بکر می‌باشد. ولی می‌توان به پیشینه‌هایی از جمله موارد زیر اشاره کرد:

▪ سعیدی‌پور، عباس. در نشریه: پیک نور - علوم انسانی با موضوع غرب‌شناسی اقبال لاهوری ۱۳۸۴، دوره: سوم، شماره: ۱.

یکی از تأثیرات اساسی و بارز اندیشه‌های اقبال، گشودن باب نقد معرفت‌شناختی از فلسفه غرب (و نیز فلسفه و کلام شرق در سیر فلسفه در ایران) است. هگل و نیچه که به طور مختصر در این مقاله مورد بررسی قرار گرفته‌اند، نمونه دو جریان فلسفی فکری غرب اند که یکی کلامی و ایده‌آلیستی می‌اندیشد و دیگری اصطلاحاً ضدکلامی و اخلاقی؛ و اقبال هر دو آنها را دچار ضعف‌ها و کاستی‌های فکری فراوان می‌داند. ملیحه باغبان با موضوع عشق از منظر مولانا اقبال لاهوری در همایش گردهمایی انجمن ترویج زبان در سال ۱۳۹۳ دوره نهم که چکیده آن به شرح زیر می‌باشد عشق از

مفاهیم اساسی و بنیادی در شعر و اندیشه‌ی اقبال لاهوری است. این پژوهش به روش توصیفی - تحلیلی در پاسخ به این سؤال است که «عشق» از نگاه اقبال چه مفهومی دارد و او در دیدگاه خود از چه کسانی تأثیر پذیرفته است؟

**فاطمه مدرسی با موضوع اقبال لاهوری نغمه‌سرای بیداری در سال ۱۳۷۹ در نشریه: دانشکده ادبیات و علوم انسانی (تهران) شماره ۲۵۱ و چکیده آن:** اقبال بر این باور بود که شعر باید منادی تلاش و کوشش انسان برای زندگی و آزادی باشد. از این رو شعر را به تنهایی برای هنر و زیبایی مطمح نظر قرار نداد، بلکه در آن به طور واقع‌گرایانه حقیقت و زیبایی را به هم درآمیخت. **ذوالفقار رهنمای خرمی با موضوع علی(ع) در شعر اقبال لاهوری در نشریه: علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز در سال ۱۳۸۱ دوره ۱۷ و چکیده:** یکی از درون مایه‌های سخن اقبال لاهوری درباره علی(ع)، آن است که "حیدری بودن" را معادل گردانیدن آفتاب از خاور به باختر تصور کرده است و محور عالم را در حیات می‌بیند، نه در مرگ.

**وفا یزدانشناس و همکارش با موضوع زن از دیدگاه علامه اقبال لاهوری در نشریه: پژوهش زبان های خارجی در سال ۱۳۸۳ شماره ۲۲ که چکیده آن اقبال در مورد زن در موضوعات مختلف اعم از «خود شناسی»، «تعلیم»، «حجاب»، «آزادی» و «غرب» مطرح شده است.** زن، در مقام «مادر»، در نظر وی حساس ترین مسئولیت در نظام هستی را دارا است. به همین منظور نگرانی اقبال این بود که مبادا زن با فعالیت در عرصه اجتماع به صفات عالیه خود پشت پا زده، از پرورش فرزندان غافل شده ارزش خود را از دست دهد.

### تمثیل، بُعد نمادین

اقبال لاهوری با ارائه‌ی شخصیت‌های انسانی و ارتباط بین آنها احساس نزدیک بودن را به خواننده می‌دهد که مهم‌ترین مرحله برای یک شاعر خلق همین رویدادها است.

یونگ نماد را به این صورت تعریف می‌کند: کلمه و تصویری نمادین است که چیزی بیش از معنای مستقیم یا آشکارش را بیان می‌کند. نماد دارای جنبه‌ای وسیع‌تر و ناخودآگاه است که هرگز نمی‌توان آن را تعریف یا کاملاً توصیف کرد. وقتی ذهن نماد را بررسی می‌کند، به افکاری که به آن سوی معنا وجود دارد رهنمون می‌شود. (بتلهایم، ۱۳۸۱: ۱۵)

اقبال لاهوری با توجه به ارزش‌ها و نگرش‌های بی‌شماری که در زندگی تجربه کرده، او را واداشته که برای بیان و ابراز اندیشه‌های خود به‌طور مستقیم از تمثیل استفاده کند.

نماد زندگی را در برمی‌گیرد و رشد آن را تقویت می‌کند. نماد به زندگی بُعد و معنا می‌بخشد. ماهیت اصلی نماد پویایی و استعلاء است. تفسیر نمادها در شناخت معانی گسترده اما پنهان رویدادها و پدیده‌ها نقشی اساسی دارد. «نماد زنده نیست، مگر سرشار از معنی باشد؛ اما وقتی معنی نماد روشن باشد، به عبارتی اگر بتوان برای آن بیانی پیدا کرد بیانی که بهترین وجه جنبه‌های پنهان و نهفته را بیان کند، آن‌گاه نماد مرده است و دیگر ارزشی جز ارزش تاریخی ندارد.» (شوالیه، ۱۳۷۸: ۳۷) اقبال لاهوری با ارائه‌ی شخصیت‌ها و ارتباط بین آنها احساس نزدیک بودن را به خواننده می‌دهد که مهم‌ترین مرحله برای یک شاعر خلق همین رویدادها است. «عنصر مهمی در قصه‌گویی وجود دارد که به تمثیل‌ها و نمادها نیروی نفوذ و تأثیر می‌بخشد و آن تطابق‌یابی است.» (روشن، ۱۳۸۵: ۵۷) متداول‌ترین نمادها در داستان‌ها، افسانه‌ها، قصه‌ها و اسطوره‌ها، جادوگرها، شاهزاده‌ها، طلسم، سحر، قهرمانان اسطوره‌ای، ایزدان، فرشته‌ها، آدم‌های فقیر، شجاع، مهربان و یا بدجنس و خودخواه و از این قبیل هستند. نمادها در اشعار اقبال لاهوری به عنوان نمادهای خوبی، نبرد و کشمکش میان نیکی و بدی، درستی و نادرستی و سایر فضایل و خصوصیات را به نمایش می‌گذارد.

#### بحث و بررسی تخصصی تمثیلی شخصیت‌های انسانی و غیرانسانی در شعر اقبال لاهوری

نصیب سینه کس، آه صبحگاهی نیست	به خواب رفته جوانان و مرده‌دل پیران
که در زمانه ما آشنای راهی نیست	به این بهانه به دشت طلب ز پا منشین
که او ز خرقره فروشان خانقاهی نیست	بیا که دامن اقبال را به دست آریم

(اقبال لاهوری، ۱۳۷۳: ۶۵)

از نظر اقبال، تعلیمات اسلامی می‌تواند تمثیلی نمادین از شگفتگی و انبساط و به جهت و عروج روح گشته، یکنواختی و کدورت مرداب‌وار زندگی را پایان بخشد - علاوه بر آن که اعتقاد و شوق درونی در سایه ایمان اسلامی، موجب فعالیت و کار و پی‌آمد آن رونق و رفاه و سربلندی است و مردم مشرق نیازمند چنین تکاپو و رستاخیز فکری و فرهنگی هستند و تنها شعله آتش درونی می‌تواند پایان‌بخش فقر و نکبت و بندگی و سکون و رکود آنها باشد:

چه پرسى از كجايم چيستم من	به خود پيچيده‌ام تا زيستم من
در اين دريا چو موج بى‌قرارم	اگر برخود نپيچم نيستم من

(پیام مشرق، ص ۲۰۳ کلیات اشعار فارسی)

همه سوز ناتمام همه درد آرزویم      به گمان دهم یقین را که شهید جست و جویم

ساحل افتاده گفت گرچه بسی زیستم      هیچ نه معلوم شد آه که من کیستم؟  
 موج ز خود رفته‌یی تند خرامید و گفت      هستم اگر می‌روم، گر نروم نیستم  
 (همان: ۲۰۶)

اقبال، شاعری صاحب درد است و می‌خواهد که چشم و گوش و قلب مردم با حقایق آشنایی جانی  
 بیابد.

چشم و گوش و لب گشا ای هوشمند      گر نبینی راه حق، بر من مخند  
 (همان: ۲۱۰)

اشعار فوق اقبال تمثیلی نمادین از راهنمایی و نوعی ادب تعلیمی با اسلوبی تازه به منظور نشر تربیت و  
 پراکندن معرفت است:

فطرت شاعر سراپا جست و جوست      خالق و پردردگار آرزوست  
 شاعر اندر سینه ملت، چو دل      ملتی بی‌شاعری و انبار گل  
 (اقبال لاهوری، ۱۳۷۳: ۷۵)

وی به اصالت زندگانی و ارزش حیات معتقد است و هرگونه تحقیر زندگانی را تمثیلی نمادین از  
 تنگ‌مایگان دون و تنگ‌نظران زیون می‌داند:

کوه و صحرا، دشت و دریا بحر و بر      تخته تعلیم ارباب نظر  
 ای که از تأثیر افیون خفته‌یی      عالم اسباب را دون گفته‌یی  
 خیز و واکن دیده مخمور را      دون مخوان این عالم مجور را  
 (همان: ۹۳)

وظیفه شاعر، تمثیلی نمادین از انتقال آگاهی و شعور خویش به دیگران است:

تا مرا رمز حیات آموختند      آتشی در پیکرم افروختند  
 یک نوایی سینه تاب آورده‌ام      عشق را عهد شباب آورده‌ام  
 (همان: ۹۰)



اقبال تمثیلی نمادین و زیبا از امتیاز آدمی را عشق می‌داند. عشق پیراسته و میرا از هوش و خبث و دنس است که عقل و عبودیت رهگذر است:

مؤمن از عشق است و عشق از مؤمن است  
عشق را با ممکن ما ممکنست

(اقبال لاهوری، ۱۳۷۳: ۱۱۵)

اما هرگاه عقل با سوز عشق و آرزو همراه باشد به تروکارسازتر است که تمثیلی نمادین از سرمایه‌ی وجودی انسان است که نمادی تمثیلی از ملت‌هایی است.

اقبال، معتقد است در زندگانی دو راه بیشتر وجود ندارد، اسهل و احسن و ملت‌هایی را موفق می‌شمارد که احسن طرق را در خط مشی زندگانی خود برگزینند و از اسهل طرق بپرهیزند:

گر کسی شب‌ها خورد دود چراغ	گیرد از علم و فن و حکمت سراغ
بنده افرنگ از ذوق نمود	می‌برد از غریبان رقص و سرود
نقد جان خویش، دربازد به لهُو	علم دشوار است می‌سازد به لهُو
از تن‌آسائی بگیرد سهل را	فطرت او درپذیرد سهل را
سهل را جستن در این دیر کهن	این دلیل آن که جان رفت از بدن

(همان: ۱۲۸)

اساس زندگانی و بنایی اعمال آدمی را اقبال بر تعلیمات مذهبی و احترام به عقاید دینی می‌گذارد که تمثیلی نمادین از صدق و اخلاق و ایمان، عمل به آن‌ها را لازم می‌دارد.

تفکر اقبال بر فلسفه خودی و سخت‌کوشی در راه استکمال نفسانی و یا به تعبیر بهتر و کامل‌تر بر اعتدال شخصیت مبتنی است. وظیفه هر انسان شناخت خود و تعالی شخصیت خویش است. موجودیت و حیات بشر به آرزوی تعالی شخصیت او وابسته است که تمثیلی نمادین از شناختن و استیلا بر نفس داشتن و بر آن فرمانروا بودن است.

ز من گو صوفیان با صفا را	خداجویان معنی آشنا را
غلام همت آن خودپرستم	که با نور خودی بیند خدا را

(پیام مشرق، ص ۲۰۹ کلیات اشعار فارسی)

در این سیر و سلوک، باید شخصیت کاذب خود را شکست تا شخصیت راستین و واقعی یافت:

خویشتن را وانمودن زندگی است  
ضرب خود را آزمودن زندگی است

از بلاها پخته‌تر گردد خودی                      تا خدا را پرده در گردد خودی

(همان: ۲۲۰)

مصراع اول تمثیلی نمادین خودشناسی و تأمل و غور در وجود خویش و بدایع هستی، سخت معتقد است. چه ذات خود را می‌توان تربیت کرد و تعالی و والایی بخشید و استعداد نیابت خداوند را در زمین یافت و مجری اراده الهی گردید و خدا را در خود یافت و با او یکی گردید و به مقام وحدت رسید.

از نظر اقبال، حیات بشر باید مالمال و سرشار از مردانگی و شجاعت باشد و بیم و بزدلی را بدان راهی نباشد که نمادی تمثیلی بسیار زیبا نماد از مردانگی و شجاعت است.

زندگی را چیست رسم و دین و کیش                      یک دم شیری به از صد سال میش

(همان: ۲۲۹)

بیت فوق تمثیلی نمادین از آمادگی انسان برای مقابله با دشواری‌ها و استقبال از مخاطرات، از لوازم استمرار حیات آدمی است

به کیش زنده‌دلان، زندگی جفا طلبی است                      سفر به کعبه نکردم که راه بی‌خطر است

(همان: ۲۳۰)

آسایش و رفاه تمثیلی نمادین مطلوب طبع فرومایگان سایه‌نشین است.

وای آن قافله کز دونی همت می‌خواست                      رهگذاری که در او هیچ خطر پیدا نیست

(همان: ۲۴۶)

حیات باید از تلاش و کوشش و جست‌وجو برای دستیابی به مقاصد شریف و والا و سیر آفاق و انفس سرشار باشد و آدمی به کار و کوشش پردازد و از کاهلی و سستی و گوشه‌گیری و تسلیم قضا و قدر شدن به جد بپرهیزد.

از بُعد تمثیلی در موارد بالا آرزوی اقبال این است پیام او به نسل جدید اسلام! بدین مناسبت باید بگویم، منظور از این پژوهش این است با تمثیل نمادین که جوانان متجدد و روشندل جامعه اسلامی ایران بکوشند تا در سایه رهبری این متفکر بزرگ و داهی شرق راه زندگی جدید را برای خود و نسل‌های آینده مسطح و هموار سازند و با یک عالم افتخار و نشاط خاطر بدانند.

ز خاک خویش به تعمیر آدمی برخیز                      که فرصت تو بقدر تبسم شرراست

(اقبال لاهوری، ۱۳۶۵: ۱۳۹)

اقبال در بیت فوق تمثیلی نمادین و زیبا از خاک وجود انسان مانند دیگران خود را در رنگ غرب رنگین نمی‌سازد و به دیگران نیز توصیه می‌کند که خوشه‌چین غرب و بازیچه دست اغیار نشوند و با دست دراز کردن پیش دیگران "خودی و انا" و آبروی خود را مجروح نکنند.

مثل آئینه مشو محو جمال دگران  
از دل و دیده فروشوی خیال دگران

(همان: ۲۲۰)

تمثیل نمادینی از مسلمانان واقعی که دست بیعت به غیر مسلمان نمی‌دهد و جز خدای متعال پیش هیچ‌کس سرش را فرو نمی‌کند، همان‌طوری که حسین هیچ‌گاه از یزید پیروی نمی‌کند و موسی زیر فرمان فرعون نمی‌رود ابراهیم از نمرود اطاعت نمی‌کند، حق حکمرانی باطل را نمی‌پذیرد. پس چرا یک مسلمان باید از بیگانگان تقلید کند.

چه گویت ز مسلمان نامسلمانی  
جز اینکه پورخلیل است و آزی داند

(همان: ۲۲۰)

او برای وجود مرد مسلمان بالاترین ارزش‌ها را فایده است و همین نگهداری وجود و روح از سلطه غیرخدا و بیگانگان را "خودی" می‌نامد یعنی پخته شدن بوته ایمان و اعتقاد به دستورات اسلامی. در این راستا اقبال می‌فرماید که "تو می‌توانی هر چیز جهان را انکار کنی اما نمی‌توانی وجود خویش را منکر شوی."

شاخ نهال سدره‌ای خار و خس چمن مشو  
منکر او اگر شدی منکر خویشتن مشو

(همان: ۲۲۰)

اقبال شاخ نهال سدره‌ای را تمثیلی نمادین از زندگی را والاترین چیزها می‌شناسد و اگر ذره‌ای از وجود انسانی کاسته شود یا خودی انسان مجروح گردد در عوض آن "حیات جاودانی" به او اعطاء شود هرگز قبول نمی‌کند.

اگر یک ذره کم گردد ز انگیز وجود من  
باین قیمت نمی‌گیرم حیات جاودانی را  
من ای دریای بی‌پایان بموج تو درافتادم  
نه گوهر آرزو دارم نه می‌جویم کرانی را

(همان: ۲۲۰)

تمثیل نمادین زیبایی از بیت فوق که معتقد است از این دریای بیکران و مواج نه گوهرهای گرانبها می‌خواهد و نه آزادی رسیدن به ساحل را دارد. او فقط می‌خواهد در این دریای متلاطم زندگی کند و

همواره با موج‌های بلند و سرکش آن در نبرد باشد. او از این نبرد پیگیر هرگز خسته نمی‌شود. او با تلاش خود موج‌ها را شکست می‌دهد.

با زور حیدر کرار و صدق سلمانی بر این موج‌های تند استعمار غربی چیره می‌شود و هرگز از پا نمی‌نشیند زیرا او عقیده نشستن ندارد و زندگی را همیشه در حرکت و تلاش و کوشش و جد و جهد می‌بیند. زندگی تمثیلی نمادین از زندگی بدون تحریک مرگ است:

اگر به بحر محبت کرانه می‌خواهی      هزار شعله دهی یک زبانه می‌خواهی

(همان: ۲۲۰)

تمثیل زیبایی بیت فوق در عشق و دریای حرکت ساحل و کناره‌ای وجود ندارد. ساحل را کسانی می‌جویند که تن‌آسا و راحت‌طلب هستند. او مانند دیگران سلامتی را در ساحل نمی‌بیند بلکه برعکس در قعر دریا و در نبرد با نهنگ‌های غول‌آسا مشاهده می‌کند و روبه‌رو شدن با خطرات را زندگی می‌داند:

دمادم خویشتن را بر فسان زن      ز تیغ پاک گوهر تیزتری  
خطر تاب و توان را امتحانست      عیار ممکنات جسم و جان است

(همان: ۲۲۰)

#### شخصیت‌های انسانی درجه‌ی اول

اقبال درباره‌ی پیامبر اکرم(ص) در رموز بی‌خودی می‌فرماید:

حق تعالی پیکر ما آفرید      وز رسالت در تن ما جان دمید  
حرف بی‌صوت اندرین عالم بدیم      از رسالت مصرع موزون شدیم

(اقبال لاهوری، ۱۳۸۳: ۱۰۲)

از آنجا که شاعر روشنفکر علامه اقبال احاطه فکری کامل به تمامی جهات و زوایای زندگی انسان در اجتماع و دیدی موشکافانه بر تمامی ابعاد و مسائل حیات دارد، مضامین اخلاقی فراوان دیگر نیز در دیوان او یافت می‌شود از جمله آنها توجه به تربیت و تادب بانوان به آداب اسلامی و اخلاق حمیده انسانی است، شاعر عقیده دارد بانوان مسلمان باید بانوی بزرگ اسلام، نمونه عفت و تقوی، حضرت فاطمه زهرا(س) را اسوه و سرمشق زندگی خود قرار دهند و در کلیه موارد از او پیروی نمایند تا

جامعه خود را در راه پیشرفت و تکامل یاری رسانند و سرانجام سخن اینکه اخلاق به‌ویژه اخلاق مبتنی بر اصول اسلامی بزرگ‌ترین ضامن سعادت و بقای افراد و جوامع است و وظیفه آدمی در این دو روزه حیات اعتلای خود و سرزمین و مردمی است که در دامان آن به آرامش و نیکبختی رسیده است.

اکنون این پرسش مطرح می‌شود که آنها کدام مردان مؤمن و زنان مؤمنه هستند؟ آنها که با کمک و یاری همدیگر به اسلام، پرچم آن را برافراشته می‌دارند یا وقتی ما تاریخ اسلام را مطالعه می‌کنیم بر ما معلوم می‌گردد که نخستین مؤمن حضرت ابوطالب (رضی الله عنه) بود و نخستین مؤمنه حضرت فاطمه دختر اسد بود. آیه‌ای از سوره‌ی ضحی گواه بر این است که «ای رسول (ص) آیا به یاد می‌آوری آن هنگام را یتیم یافت و به تو پناه داد» (ای رسول، خدائے جب تمهین یتیم پا یا تو کیا پناه نهی دی). تاریخ گواه است که این ابوطالب که رسول (ص) خدا را در پناه خود گرفت و همین تاریخ است که می‌افزاید: رسول خدا در ایام خردسالی در دامان فاطمه بنت اسد پرورش یافت. سوره‌ی مبارکه یاد شده به این نکته رهنمون است که: «ای پیامبر (ص) آیا ما سینه‌ی ترا نگشودیم و اندوه‌های ترا نزدودیم، اندوهی که پشت تو را (کمر تو را) خم کرده بود؟» در اینجایی که ذکرش گذشت خدا به حضرت عالی اشاره می‌کند. پس از آن به این نکته می‌رسیم که یک مؤمنه‌ی دیگر که همان فاطمه‌ی زهرا باشد در کنار مؤمنان و مؤمنات بود و ایشان را یاری می‌داد، آری او ذات گرامی حضرت فاطمه‌ی زهرا (ع) بود. گفتنی است که پس از موارد یاد شده این دستور و پس از امام حسن (ع) این دستور خدا به امام حسین (ع) و حضرت زینب (س) بوده که به کارهای نیک پردازند و از ارتکاب اعمال زشت جلوگیری نمایند.

و در منظومه اسرار خودی درباره‌ی پیامبر گرامی چنین می‌سراید:

در دل مسلم، مقام مصطفی است	آبروی ما ز نام مصطفی است
بوریا ممنون خواب راحتش	تاج کسری زیر پای متش

(همان: ۲۲۰)

شخصیت انسانی درجه‌ی اول و دومین اسوه و الگوی عالم اسلامی حضرت علی (ع) می‌سراید: وی برای یادآوری این مهم که مسلمانان باید از چه الگو و نمادی و نمونه‌ی راستینی پیروی کنند، به توصیف سیما و خصلت‌های ابرمرد نمونه‌ی عالم اسلام و ترسیم رفتار و سیره عملی علی (ع) می‌پردازد:

مسلم اول شه مردان علی  
از رخ او فال پیغمبر گرفت

عشق را سرمایه ایمان علی  
ملت حق از شکوهش فر گرفت

(اقبال لاهوری، ۱۳۸۲: ۳۳)

و در ستایش و تمجید از حضرت فاطمه سلام الله علیها به عنوان بانوی بی‌همتا و سرور و سالار شهیدان این چنین می‌سراید:

مریم از یکو نسبت عیسی عزیز  
نور چشم رحمه للعالمین  
بانوی آن تاجدار هل آتی

از سه نسبت حضرت زهرا عزیز  
آن امام اولین و آخرین  
مرتضی مشکل گشا، شیر خدا

و در خصوص حماسه و شخصیت امام حسین(ع) به عنوان تمثیل نمادین از شخصیت‌های انسانی برجسته در اشعار وی چه زیبا سروده است.

هر که پیمان با هوالموجود بست  
آن شنیده استی که هنگام نبرد  
آن امام عاشقان پور بتول  
الله الله بسام الله پدر

گردنش از بند هر معبود است  
عشق با عقل هوس پرور چه کرد؟  
سرو آزادی ز بستان رسول  
معنی ذبح عظیم آمد پسر

(همان: ۶۴)

حضرت امام حسین(ع) در این زمان جانشین حقیقی رسول خدا بود و در این روزگار این او بود که نگاهبان و محافظ شریعت بود و برای بقاء و حفظ اسلام احساس مسئولیت می‌کرد. مراد و مقصود آن حضرت تبلیغ اسلام بود. او خواهان برتری شریعت بود و این فلسفه‌ی حیاتی و وجودی آن حضرت بود که بر اشارات وحی الهی استوار بود. این فلسفه‌ای که بنیادش تقرب به خدا بود و همه‌ی اصول اسلامی و مقاصد آن تحت برقراری آن محفوظ می‌ماند. امام نمی‌خواست اسلام به هیچ قیمتی قربانی خواسته‌های نامشروع یزید شود.

هدف و مقصود امام حسین(ع) نجات دین اسلام و حفاظت از آن بود. او می‌دانست که اگر در دین این‌گونه تغییر و تبدیل روی دهد از دین رسول خدا اثری نخواهد ماند و مسلمانان از دین بریده،

مسلمانی باقی نخواهد ماند. امام می‌دانست که برای نجات و بقای دین رسول‌الله اگر لازم شد جان خود و خانواده و خاندان خویش را قربان کند. او معتقد بود که چنانچه لازم شود آل، اولاد و عزیزان خود را قربانی کند و پرده‌نشینانش از پرده به در افتند، هیچ اشکالی ندارد، چرا که مهم‌ترین مطلب از دید ایشان نجات و حفظ دین و نجات اهداف و مقاصد آن بود

سرورمان حضرت امام حسین(ع) پیکره‌ی عفو، کرم و نواسی بود. شأن و بزرگی وی آنچنان بود که دشمن خویش را نیز عفو می‌کردند. آقایمان حسین(ع) در محضر حضرت پیامبر اکرم که خود را سوه و الگوی حسنه‌ی مردمان بودند آنچنان خوش‌رفتاری و حُسن سلوک داشتند و کامل خدمت می‌نمودند که آن حضرت(ص) که خود دریای عفو، بخشایش و کرم بودند همچون دریا به جوش می‌آمدند. ولی آن حضرت(ع) وقتی با شخصی فقیر و ناتوان مواجه می‌شد این جوهر فطرت و سرشت وی شدیداً تابش و درخشش خود را نشان می‌دهد و بر ایشان نورافشانی می‌نمود. ایشان به ویژه به پیشواز غلامان، بردگان و کنیزان می‌رفت و با آنها با شفقت فراوان برخورد می‌کرد. کمبودها و نیازهای ایشان را مورد توجه قرار می‌داد و برطرف می‌کرد.

سرورمان حضرت امام حسین(ع) در دستان شهر مدینه العلم پرورش یافت. ایشان در دروازه‌ی علم، دانش‌ها را فرا گرفت و در همنشینی با پیامبر اکرم(ص) تربیت شده و از صحابه‌ی آن حضرت(ص) کسب فیض نمود. به همین دلیل ذات اقدس ایشان(ع) دریای بیکران دانش و فضل بود. همه‌ی دانشمندان در این قول اتفاق نظر دارند که آقای ما، حسین(ع) در روزگار خود انسانی بسیار دانشمند و فاضل بود.

معاصران ایشان(ع) نیز به تبخّر علمی آن حضرت اعتراف کرده‌اند و مداح و ستایشگر بصیرت فقهی آن حضرت(ع) بوده‌اند.

وقتی گاهی مشکل علمی پیش می‌آمد، دانشمندان برای دست‌یابی به راه‌حلش به آن حضرت(ع) رجوع می‌نمودند و ایشان(ع) بی‌درنگ مشکل آنان را حل می‌کرد.

و در جای دیگر هم از واژه صبر که تمثیلی نمادین برای ترسیم زندگی حضرت زهرا(س) استفاده می‌برد.

آن ادب پرورده صبر و رضا	آسیا گردان و لب قرآن سرا
گریه‌های روز بالین بی‌نیاز	گوهر افشاندی به دامان نماز
اشک او برچید جبرئیل از زمین	همچو شبنم ریخت بر عرش برین

(همان: ۸۵)

پس از ذکر چهارده معصوم به عنوان شخصیت های انسانی درجه اول، نوبت به شخصیت های انسانی درجه دوم که اولیاء خدا باشد، می‌رسد. در ذیل در توصیفات علامه اقبال درباره‌ی عارف نامی، سیدعلی هجویری غزنوی دقت می‌کنیم:

در مورد مخدوم «علی هجویری»، صوفی مقدّس، همان که در اواخر عمر در لاهور اقامت گزید و به «داتا گنج بخش» مشهور است، اقبال می‌گوید: «او دانه‌ی خداپرستی را در خاک هند کاشت و شکوه روزگاران خلیفه، عمر بن خطاب را زنده کرد. و صدای حقیقت از دل و متن سخنان آن صوفی بزرگ طلوع کرد.»

آن صوفیانی که اقبال به ایشان حمله می‌کند، گروهی بودند که با بقیه‌ی صوفیه، تفاوت دارند. ایشان همان مدعیان دروغین و باطل هستند که مورد سرزنش وی قرار می‌گیرند، آنان کسانی هستند که دین خود را وسیله‌ی تجارت و کاسبی قرار داده‌اند و با دین خود، کاسبی و تجارت می‌کنند. همچنان که ملاحظه می‌شود تعریف و شناختی که او از ایشان به دست می‌دهد، کاملاً حقیقت دارد. او می‌گوید: هرکس که موهای بلند و گیسوان دراز دارد و لباس پشمین اولیاءالله را به تن می‌کند جزء این گروه است که دین خود را می‌فروشند.»

چشم‌بند و لب‌بند و گوش‌بند  
گر نبینی سرّ حقّ بر من بخند

(همان: ۲۲۰)

ارشاد و راهنمایی «مولانای رومی» (در بیت بالا) تمثیل نمادین از شخصیت علی هجویری به معنی رهنمونی انسان به سوی خدا و دور نگه‌داشتن فکر و ذهن از چیزها و امور دنیایی و متمرکز کردن توجهش به امور و مطالب آسمانی، الهی و دینی است.

سید هجویر، مخدوم امم	مرقد او پیر سنجر را حرم
بندهای کوهسار آسان گسیخت	در زمین هند، تخم سجده ریخت
عهد فاروق از جمالش تازه شد	حق ز حرف او بلند آوازه شد
پاسبان عزت ام‌الکتاب	از نگاهش خانه باطل خراب
خاک پنجاب از دم او تازه شد	صیح ما از مهر او تابنده شد

(همان: ۲۲۰)



در اینجا سخنان خویش را با ستایش‌هایی که علامه اقبال از شاعر بلند آوازه، عارف، حکیم و عالم کشورمان، مولانا، جلال‌الدین رومی نموده است و یکی از تمثیل‌های شخصیت‌های انسانی درجه‌ی دوم که اقبال به عنوان نمادهای درجه‌ی دوم از آن یاد کرده است: این متفکر انقلابی قرن بیستم، آگاهی خود را از معارف مولوی و شمس تبریزی برای خویش کمال سعادت و شرف می‌داند و این امر را موجب و دلیل برتری و فضیلت خود بر هموطنانش به حساب می‌آورد:

مرشد رومی، حکیم پاک زاد	سر مرگ و زندگی بر من گشاد
پیر رومی خاک را اکسیر کرد	از غبارم جلوه‌ها تعمیر کرد
روی خود بنمود پیر حق سرشت	کو به حرف پهلوی قرآن نوشت

(اقبال لاهوری، ۱۳۸۸: ۱۰۰)

و در باره‌ی صوفی صافی، حضرت شیخ «میان میر ولی» چنین می‌سراید که تمثیل نمادین از مریدان وی مثل شاه هندوستان هستند:

حضرت شیخ میان میر ولی	هر خفگی از نور جان
بر طریق مصطفی، محکم پنی	او جلی نغمه‌ی عشق و محبت را نی

(همان: ۲۲۰)

پس از معرفی کردن چهارده معصوم (علیهم السلام)، اولیاء حضرت حق به عنوان نمونه‌هایی که «خودی» خود را به مرحله خلیفه الهی رسانیده‌اند، علامه اقبال برای تشریح آنچه او از آن به «خودی» کمال یافته و نیرومند تعبیر می‌کند، از تمثیل‌های نمادینی از جمله شهباز و شیر بهره می‌جوید. برای مثال در منظومه «اسرار خودی» می‌گوید «مسلمانان صدر اسلام از «خودی و روحی» پرورده شده به دست پیامبر اکبر (ص) بهره‌مند بودند، به همین علت به‌مثابه شیر بودند و با بهره‌مندی از چنین «خودی و روحی» در جهان صاحب آن همه فتوحات و پیروزی‌ها و سروری‌ها شدند. همین مسلمانان شیرصفت را ملل مغلوبه با تبلیغ مذهب گوسفندی و میشی، تبدیل به گله‌های گوسفند کردند و سطوت و قدرتشان را از دستشان بیرون آوردند.

در ابیاتی که در ذیل می‌آورم، توجه فرمایید:

آن شنیدستی که در عهد قدیم  
گوسفندان در علفزاری مقیم

از وفور کاه، نسل افزا بدند  
آخر از سازی تقدیر، میش  
فارغ از اندیشه اعدا بدند  
گشت از تیر بلائی، سینه ریش

(همان: ۲۲۰)

و در جایی دیگر در خطاب به مسلمانان می فرماید:  
فارغ از اندیشه اغیار شو  
سر این فرمان حق دانی که چیست  
تاب و تب داری اگر مانند مهر  
سینه‌ای داری اگر در خور تیر  
زندگی را چیست رسم و دین و کیش  
قوت خوابیده‌ای، بیدار شو  
زیستن اندر خطرها زندگیست  
پا بنه در وسعت آباد سپهر  
در جهان شاهین بزی، شاهین بمیر  
یک دم شیری به از صد سال میش

(همان: ۲۲۰)

و در منظومه پیام مشرق با توجه به قطعه عقاب از ناصر خسرو قبادیانی نیز چنین می گوید:  
ماهی بچه شوخ به شاهین بچه‌ای گفت  
زد بانگ که شاهینم و کارم به زمین چیست  
بگذر ز سر آب و به پهنای هوا ساز  
ترا اندیشه، افلاکی نهین هی  
به ما ناصل شاهین هی تیرا  
این سلسله موج که بینی همه دریاست  
صحراست که دریاست ته بال و پر ماست  
این نکته نبیند مگر آن دیده که بیناست  
تری پرواز لولاکی نهین هی  
تری آنکھون مین بیباکی نهین هی

(همان: ۲۲۰)

ترا جوهر هی نوری، پاک هی تو، فروغ افلاک هی تو تری صید زبون افروخته و حور که شاهین شه  
لولاک هی تو  
در بیت بالا که از اشعار اردوی وی می‌باشد تمثیل‌های نمادین منظورش این که او آدم‌های ضعیف و  
صاحبان «خودی»های نازپرورده و تنبل و رفاه‌طلب را به مورچه‌ها و مرغان خانگی تشبیه می‌کند و  
مرغ خانگی را که تا فراز دیوار خانه می‌توانند بپرند، نماد ایشان قرار می‌دهد. در این ابیات اردو توجه  
می‌کنیم، مورچه از عقاب می‌پرسد:

مین پایمال و خوار و پریشان و دردمند  
تیرا مقام کیون هی ستا رون سی بهی بلند

(همان: ۲۲۰)

ترجمه: چرا من پایمال و خوار و پریشان و دردمند هستم و تو ای عقاب چرا مقامت از جایگاه ستارگان نیز بالاترست؟

و عقاب در پاسخ او می‌گوید:

تو زرق اپنادهوندطتی هی خاک راه مین مین نه سپهر گونھین لا تا نگاه مین

ترجمه: تو زرق خود را در خاک راه و رهگذار می‌جویی، من نه سپهر را هم در نظر نمی‌آورم. من به نه سپهر هم نمی‌نگرم.

نور قرآن در میان سینه‌اش	جام جم، شرمنده از آئینه‌اش
از نی آن نی نواز پاک زاد	باز شوری در نهاد من فتاد
پیر رومی را رفیق راه سازد	تا خدا بخشد ترا سوز و گداز
زانکه رومی مغز را داند ز پوست	پای او محکم فتد در کوی دوست

(اقبال لاهوری، ۱۳۸۸: ۱۰۰)

او برای جهان نوین، سراینده‌ی مثنوی، مولانا رومی را به عنوان سرچشمه و منبع روحانی - الهامی خود بر می‌گزیند و می‌افزاید که وحی و الهامی که من اقبال دریافته‌ام، در مقایسه با شعله‌ی فلک رس و فراوان مولانا، اخگر و شراره‌ای بیش نیست.

امروزه، در زمانی که ارزش‌های زندگی انسانی کم و بیش دگرگون شده و در کهنه و نو، قدیم و جدید فرق و فاصله و اختلاف پیدا گشته، بر دامن فکر مولوی، نه تنها غبار کهنگی نشست و کماکان پاک است، بلکه نغمه‌های جاودانی او از تازه‌ها هم تازه‌تر است و با تازه‌ترین خواسته‌ها، همراه و هماهنگ و برای هدایت انسان، بهترین راهنماست. در هر عصر و دوره‌ای، ارباب علم و دانش از مولوی متأثر شده‌اند؛ ولی، در عصر حاضر و دوره‌ی معاصر کمتر کسی دیده شده که به آن شدت که علامه اقبال لاهوری از مولانا تأثر یافته و در نگرش، شیوه و راه با آن عارف عالی مقام همراهی کرده و به آن مرد بزرگ اظهار اعتقاد نموده است، متأثر شده باشد. اقبال گاهی مولوی را شریک مستی خاصان «بدر» می‌شمارد و گاهی نماد امام عاشقان دردمند می‌خواند. گاهی نگاه او را نماد دلگشای خود بیان می‌کند و گاهی زندگی خود را نتیجه‌ی انفاس مولانا می‌داند. مولانا را نمونه‌ی نماد معنویت قرار می‌دهد و خود را در برابر مولانا، گرفتار محسوسات تصور می‌کند.

در آخرین روزهای زندگی که علامه اقبال، به علت ضعف شدید دید چشم، نمی‌توانست زیاد مطالعه کند، به هر حال مثنوی مولوی را می‌خواند به طوری که در یک از نامه‌هایش چنین نوشته است: «من مدتی است که مطالعه‌ی کتب را رها کرده‌ام، اگر گاهی چیزی مطالعه می‌کنم فقط قرآن یا مثنوی مولوی می‌باشد.» (لاهوری، ۱۳۷۹: ۷۹).

چنانچه خود او، در عالم ذکر و فکر با این مرید با مراد، آن قدر نزدیک است که اگر گاهی تحت تاثیر فلسفه‌ی کسی در پایه ایمانی اقبال، کمی تزلزل پیدا می‌شد، و کشتی عقلش در دریای فلسفه و الحاد در شرف غرق شدن بود، مولانا خضروار برای نجات او بی‌درنگ هویدا شده و او را از آن کشمکش فکری که عموماً در ذهن یک فلسفی حاصل می‌شود، نجات داده، و به ساحل ایمان و عشق می‌رسانده است. اقبال، در تعیین مراتب، درجه‌ی مولانا را چنین بیان کرده است:

می‌گشودم شبی به ناخن فکر	عقده‌های حکیم آلمانی
آنکه اندیشه‌اش برهنه نمود	ابدی را ز کسوت آنی
پیش عرض خیال او گیتی	خجل آمد ز تنگ دامانی

(لاهوری، ۱۳۷۳: ۱۲۳)

در شعری که آمد، اقبال بیت معروف مولوی را که گویای رمزگرایی وی است تضمین کرده است. خلاصه، تقلید از مولوی در آن زمان دلنشین بوده است. موقعی که سید سلیمان ندوی بر اسرار خودی، از نقطه نظر فنی، نقدی بر بعضی اشعار نوشته و نقائصی را که در آنها دیده بود، نشان داد، علامه اقبال در پاسخ به او نوشت: «آنچه که شما درباره‌ی قوافی تحریر فرموده بودید، کاملاً درست است. ولی چون مقصود از سرودن این مثنوی، شاعری نبوده است بلکه من الفاظ و سخنان را به عنوان وسیله‌ای نمادین برای ابراز مقاصدم به کار گرفته‌ام، در بعضی سخنان و گفته‌ها عمداً تساهل ورزیده‌ام - از این گذشته در هر صفحه‌ی مثنوی مولوی رومی از این گونه قوافی دیده می‌شود.»

### نتیجه‌گیری

فرجام سخن این که در بررسی تمثیل در اشعار فارسی اقبال لاهوری به عنوان نمادهایی از شخصیت های انسانی درجه‌ی اول و دوم از جمله حضرت پیامبر اکرم (ص)، حضرت علی (ع) و حضرت فاطمه (ع) و امام حسین (ع) یا به قول ایشان پنج تن پاک قرار دارند. گفتنی است که امام حسین (ع)

عالی‌ترین تصویر اسلام و انسانیت بود و امین آن پیامی بود که پدر بزرگش حضرت پیامبر اکرم (ص) به عنوان امانت به آن حضرت سپرده بود. حضرت امام حسین نماینده‌ی شجاعت حضرت علی (ع) و عظمت و تقدس حضرت فاطمه‌ی زهرا (س) و حلم حضرت امام حسن (ع) بود.

و در درجه‌ی دوم اولیاء خدا سید علی هجویری غزنوی، شیخ میان میر ولی و مولانا جلال الدین رومی است و تمثیل‌های نمادین نظیر شیر، شهباز، مرغ خانگی، استر، پروانه و کرمک شب‌تاب و عقاب وجود دارد که هر یک برای ما پیامی دارد. که نماد خوبی، وبا گفتارها، رفتارها، و اخلاقیات آنها تأثیرات شگرفی بر رفتار انسان داشته تداعی می‌شود که اقبال لاهوری با خلق این شخصیت‌های انسانی و الگوها و قهرمانان تمثیل‌های اشعارش و حضرت اولیاء، افراد و اشخاص مقدس و مورد اعتقاد اسلام به ویژه مسلمانان شبه قاره‌ی هندوستان می‌باشد و در رأس آن حضرات و اسوه‌ها، حضرت پیامبر اکرم (ص)، حضرت علی (ع)، حضرت فاطمه (ع) و امام حسین (ع) و یا به قول ایشان پنج تن پاک قرار دارند. اقبال با خلق این شخصیت‌ها برای ایجاد افق‌های تازه و منبع الهام و ایجاد دنیای جدیدی از قدرت بی‌انتهای وی استفاده کرده است. هدف اصلی اقبال لاهوری از تمثیل‌ها بر شخصیت‌های انسانی و غیر انسانی در اشعارش کمک بر کسب فضایل است که با کمک آنها می‌توان این فضایل را درک کرد و در رفتار خود بروز داد و آنها برای یک زندگی پُرثمر آماده کرد، و از طرف دیگر بردباری، تسلط بر خوشتن، اعتدال، راستگویی، بخشندگی و بسیاری از فضایل و ارزش‌های دیگر را می‌توان در این تمثیل‌های انسانی و غیر انسانی جست‌وجو کرد.

علی‌ای حال هدف کلی و نتیجه‌ی مهم‌تر این پژوهش با تمثیل‌های نمادین هدفش به جوانان متجدد و روشنفکر جامعه اسلامی ایران بکوشند تا در سایه رهبری این متفکر بزرگ و داهی شرق راه زندگی جدید را برای خود و نسل‌های آینده مسطح و هموار سازند و با یک عالم افتخار و نشاط خاطر بدانند. و راه و سیره شخصیت‌های انسانی را ادامه دهند تا رستگار شوند.

## منابع و ماخذ

### الف) کتاب:

۱. قرآن کریم (۱۳۸۴). عثمان طه، مترجمه الهی‌قمشه‌ای، تهران، چاپخانه بزرگ قرآن کریم.
۲. اقبال، جاوید (۱۹۸۵م). *جاویدان اقبال زنده‌رود (زندگی‌نامه علامه محمد اقبال)*، ۴ جلد، ترجمه و تحشیه: شهیندخت کامران‌مقدم، به کوشش و اهتمام: محمد منور، لاهور، اقبال آکادمی پاکستان.
۳. اقبال لاهوری، محمد (۱۳۳۶). *احیای فکر دینی در اسلام*، ترجمه: احمد آرام، تهران، رسالت قلم.

۴. \_\_\_\_\_ (۱۳۷۹). *بازسازی اندیشه‌ی دینی اسلام*، ترجمه: محمد بقایی، تهران، انتشارات فردوس.
۵. \_\_\_\_\_ (۱۳۷۳). *کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری*، با مقدمه: احمد سروش، چاپ ششم، تهران، انتشارات سنایی.
۶. \_\_\_\_\_ (۱۳۷۹). *نامه‌های علامه اقبال لاهوری*، ۲ جلد، گزینش و ترجمه: محمدیونس جعفری و فرهاد پالیزدار، تهران، نشر همراه.
۷. \_\_\_\_\_ (۱۹۸۹م). *یادداشت‌های پراکنده*، مترجم: محمد ریاض، پیشگفتار: جاوید اقبال، مصححان: علی پیرنیا و احمد تمیم‌داری، اسلام‌آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
۸. حکیمی، محمود (۱۳۸۰). *در مدرسه اقبال لاهوری*، تهران، انتشارات قلم.
۹. دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷). *لغت‌نامه*، ۱۵ جلد، چاپ دوم از دوره جدید: تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
۱۰. ریاض، محمد (۱۹۸۶م). *اقبال و دیگر شعرای فارسی‌گوی*، اسلام‌آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.

#### ب) مقالات:

۱. انصاری، نورالحسن (۱۳۶۵). *اقبال و جهان‌بینی او*، در *شناخت اقبال*، به کوشش غلامرضا ستوده، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، صص ۲۹۵-۲۸۷.
۲. حامد، حامدخان (۱۳۵۶). *اقبال و سبک‌های شعر فارسی*، مجله هنر و مردم (ویژه‌نامه ایران و پاکستان)، شماره دوم، صص ۸۷-۸۰.
۳. حسون، علی، *زمینه‌های عرفانی در تفکر اقبال*، ترجمه: فیروز حریرچی، در *شناخت اقبال*، صص ۱۹۲-۱۷۷.
۴. \_\_\_\_\_ (۱۳۳۲). *مختصری راجع به آثار و سبک اشعار دکتر محمد اقبال لاهوری*، مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، شماره ۱، صص ۶۸-۵۶.
۵. رادفر، ابوالقاسم (۱۳۸۰). *سبک و درون‌مایه‌ی شعر فارسی اقبال*، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان، شماره ۹ و ۸، صص ۱۲-۱.
۶. رجایی، احمدعلی (۱۳۴۴). *نکته‌ای چند در بیتی از اقبال*، مجله‌ی دانشکده ادبیات دانشگاه مشهد، شماره ۳ و ۲، صص ۱۵۱-۱۴۰.
۷. رهنمای‌خرمی، ذوالفقار (بی‌تا). *شعر در شعر فارسی اقبال*، مجله دانش، شماره ۵۹-۵۸، صص ۴۰-۲۳.

۸. سعیدی، غلامرضا (۱۳۵۸). *زندگی و فلسفه و نظریات سیاسی اقبال*، یادنامه‌ی اقبال، به کوشش بهاء‌الدین اورنگ، لاهور خانه فرهنگ ایران، صص ۲۱-۳۱.
۹. شیخ‌الاسلامی، علی، *بُعد عرفانی شخصیت اقبال*، در شناخت اقبال، صص ۲۸۵-۲۷۷.
۱۰. صباغیان، جاوید، *خودی و تعالی آن در نگاه اقبال*، ماهتاب شام شرق، صص ۲۱۵-۲۲۶.
۱۱. عبدالحکیم، خلیفه، *رسانس در هند و پاکستان: اقبال*، ترجمه: عباس زریاب‌خویی، تاریخ فلسفه در اسلام، صص ۲۴۶-۲۲۳.
۱۲. علیخانی، علی‌اکبر (۱۳۸۴). *محمد اقبال لاهوری، اندیشه‌ی سیاسی در جهان اسلام*، ۵ جلد، علی‌اکبر علیخانی و همکاران، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی، فرهنگ و مطالعات اجتماعی، صص ۲۶۹-۲۰۷.
۱۳. گلزاد، محمدآصف، *کاوش گونه‌ای در پیشه‌ی شعر اقبال*، مجله خراسان، صص ۳۸-۲۵.
۱۴. مشتاق‌مهر، رحمان (۱۳۸۰). *نظریه‌ی ادبی اقبال لاهوری*، فصلنامه هنر، صص ۲۷-۲۲.
۱۵. ناز، فرحت (بی‌تا). *که من مانند رومی گرم خونم*، مجله دانش، شماره ۵۹-۵۸، صص ۴۰-۲۳.
۱۶. صفا، ذبیح‌الله (۱۳۸۲). *تاریخ ادبیات در ایران*، ۵ جلد، چاپ دوازدهم، تهران، انتشارات فردوس.
۱۷. شادروان، حسن (۱۳۷۱). *اقبال‌شناسی*، مقدمه: سیدمحمد محیط طباطبایی، تهران، مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی
۱۸. بتلهایم، برونو (۱۳۸۱). *افسون افسانه‌ها*، اختر شریعت‌زاده، هرمس
۱۹. روشن، آرتور (۱۳۸۵). *قصه‌گویی، بهزاد یزدانی*، مژگان عمادی، جوانه رشد.
۲۰. شعاری‌نژاد، علی‌اکبر (۱۳۸۴). *ادبیات کودکان*، تهران، اطلاعات.
۲۱. شوالیه، ژان (۱۳۷۸). *فرهنگ نمادها*، سودابه فضایی، جیحون، جلد اول.
۲۲. نورتون، دونا (۱۳۸۲). *شناخت ادبیات کودکان: گونه‌ها و کاربردها*، منصوره راعی، ثریا قزل‌ایاغ و دیگران، قلمرو.
۲۳. لاهوری، محمد اقبال (۱۳۸۲). *کلیات اشعار به کوشش پروین قاسمی‌قاسمی*، تهران: پیمان.

## references

### A) Book:

1. Holy Quran (2005). *Othman Taha*, divine translation of Qomsheh, Tehran, Great Quran Printing House.
2. Iqbal, Javed (1985). *Javidan Iqbal Zinda-Rood* (Biography of Allamah Muhammad Iqbal), 4 volumes, translation and revision: Shahindakht Kamran Moghadam, with effort and diligence: Muhammad Manoor, Lahore, Iqbal Academy of Pakistan.

3. Iqbal Lahori, Muhammad (1957). *Revival of religious thought in Islam*, translation: Ahmad Aram, Tehran, Resalat Qalam.
4. \_\_\_\_\_ (2000). *Reconstruction of Islamic religious thought*, translated by: Mohammad Beqaei, Tehran, Ferdous Publications.
5. \_\_\_\_\_ (1994). *Generalities of Persian poems by Maulana Iqbal Lahori*, with an introduction by Ahmad Soroush, 6th edition, Tehran, Sanai Publications.
6. \_\_\_\_\_ (2000). *Allameh Iqbal Lahori's letters*, 2 volumes, selected and translated by: Mohammad Younes Jafari and Farhad Palizdar, Tehran, companion publication.
7. \_\_\_\_\_ (1989). *Scattered notes*, translator: Mohammad Riaz, foreword: Javed Iqbal, proofreaders: Ali Pirnia and Ahmad Tamimdari, Islamabad, Persian Research Center of Iran and Pakistan.
8. Hakimi, Mahmoud (2001). *In Iqbal Lahori School*, Tehran, Qalam Publications.
9. Dekhoda, Ali Akbar (1998). *Dictionary*, 15 volumes, second edition of the new era: Tehran, Tehran University Press.
10. Riaz, Mohammad (1986). *Iqbal and other Persian-speaking poets*, Islamabad, Persian Research Center of Iran and Pakistan.

#### **B) Articles:**

1. Ansari, Nurul Hassan (1977). *Iqbal and his worldview, in understanding Iqbal*, by Gholamreza Sotoudeh, Tehran, Tehran University Press, pp. 295-287.
2. Hamed, Hamed Khan (1977). *Iqbal and the styles of Persian poetry*, Art and People Magazine (Special issue of Iran and Pakistan), number two, pp. 87-80.
3. Hassoun, Ali, *mystical contexts in Iqbal's thought*, translated by: Firouz Harirchi, in knowing Iqbal, pp. 177-192.
4. \_\_\_\_\_ (1332). *Brief about the works and style of Dr. Mohammad Iqbal Lahori's poems*, Journal of Faculty of Literature, University of Tehran, No. 1, pp. 56-68.
5. Radfar, Abulqasem (2001). *The style and content of Iqbal's Persian poetry*, the publication of Faculty of Literature and Humanities of Shahid Bahonar University of Kerman, No. 9 and 8, pp. 1-12.
6. Rajaei, Ahmad Ali (1965). *A few points in a verse of Iqbal*, Journal of Mashhad University Faculty of Literature, No. 3 and 2, pp. 151-140.
7. Rahmanai Khorrami, Zulfikar (beta). *Poetry in Iqbal's Persian Poetry*, Danesh Magazine, No. 59-58, pp. 23-40.
8. Saidi, Gholamreza (1979). *Iqbal's life and philosophy and political ideas*, Iqbal's memoir, by Bahauddin Aurang, Lahore Khane Farhang Iran.
9. Sheikh Al-Islami, Ali, *the mystical dimension of Iqbal's personality*, in knowing Iqbal,
10. Sabaghian, Javaid, *Khodi and its excellence in the eyes of Iqbal*, Mahtab Sham Sharq, pp. 226-215.
11. Abdul Hakim, Khalifa, *Renaissance in India and Pakistan: Iqbal*, translated by: Abbas Zariab Khooi, History of Philosophy in Islam, pp. 223-246.
12. Alikhani, Ali Akbar (2005). *Mohammad Iqbal Lahori*, Political Thought in the Islamic World, 5 volumes, Ali Akbar Alikhani et al., Tehran, Research Institute of Human Sciences, Culture and Social Studies, pp. 207-269.



13. Golzad, Mohammad Asef, *Exploring a Genre in Iqbal's Poem Grove*, Khorasan Magazine, pp. 25-38.
14. Mushtaq Mehr, Rahman (2001). *Iqbal Lahori's literary theory*, Art Quarterly, pp. 22-27.
15. Naz, Farhat (Beta). *That I am warm-blooded like a Roman*, Danesh Magazine, No. 59-58, pp. 23-40.
16. Safa, Zabihullah (2003). *History of literature in Iran, 5 volumes*, 12th edition, Tehran, Ferdous Publications.
17. Shadervan, Hassan (1992). *Iqbalism, Introduction: Seyyed Mohammad Mohait Tabatabaei*, Tehran, Publishing Center of Islamic Propaganda Organization
18. Bettelheim, Bruno (2008). *The magic of legends*, Akhtar Shariatzadeh, Hermes
19. Roshan, Arthur (2006). *Storytelling, Behzad Yazdani*, Mozghan Emadi, Javane Roshd.
20. Shaari Nejad, Ali Akbar (2005). *Children's literature*, Tehran, information.
21. Chevalier, Jean (1999). *The Culture of Symbols*, Soudabe Fazali, Jihun, first volume.
22. Norton, Donna (2003). *Understanding children's literature: types and applications*, Mansoura Ra'i, Soraya Qezel-ayagh and others, territory.
23. Lahori, Muhammad Iqbal (2003). *The generalities of poems by Parvin Ghasemi Qaimi*, Tehran: Peyman.